

## زندگی مستور: پستی، کووید-19 و تقسیم اجتماعی مرگ

کانت در اثر خویش با عنوان بنیان مابعدالطبیعی اخلاقیات می‌نویسد که نوع انسان «یک شیء نیست، بنابراین چیزی نیست که صرفاً از آن همچون وسیله استفاده کرد، بلکه باید در تمام کنش‌ها همواره به مثابه‌ی غایت فی‌نفسه پنداشته شود». کانت، هم‌راستا با سیری طولانی از تفکر بورژوازی، به زندگی انسانی (به‌ماهو) اولویت می‌بخشد. این در حالی است که اساساً چنین چیزی تحت عنوان «زندگی به‌ماهو» وجود ندارد: زندگی در زندگی بودگی خود وجود ندارد.

زندگی، آن‌گونه که انگلس بیان می‌کند، «دقیقاً و اساساً شامل این می‌شود - اینکه یک موجود در هر لحظه خودش است و، با این همه، [هم‌زمان] چیزی دیگر» (آنتی‌دورینگ). زندگی عبارت است از اندرکنش موجود زنده با شرایط مادی زندگی. «بنابراین، زندگی همچنین تضادی است که در خود چیزها و فرایندها وجود دارد و دائماً خود را می‌آغازد و خود را منحل می‌سازد؛ و به مجرد اینکه تضاد از میان رفت، زندگی نیز به پایان می‌رسد و مرگ وارد می‌شود» (انگلس).<sup>1</sup> به بیان دیگر، زندگی همواره چیزی غیر از خودش است.

زندگی انسانی توسط تولید اجتماعی پایدار می‌گردد، فرایندی که «انسان، به کمک آن، به واسطه‌ی کنش‌هایش، سازوکار بین خود و طبیعت را میانجی‌گری کرده، تنظیم و اداره‌اش می‌کند» (مارکس، جلد یکم سرمایه). انسان‌ها با تولید شرایط زندگی خویش از طریق کار، خودشان را نیز، به مثابه‌ی یک «گونه» تولید می‌کنند (مارکس). تصورات و اعمال انسانی، من جمله «معنا(ها)یی» که آنان به «زندگی» می‌بخشند، به نحوی فعالانه توسط مردم ایجاد می‌شوند؛ آنگاه که «آنان توسط شکل خاصی از توسعه‌ی معین نیروهای تولیدی، و دادوستد متناظر با آن‌ها، تا دورترین شکل‌ها، مشروط می‌گردند» (مارکس و انگلس، ایدئولوژی آلمانی). زندگی شیوه‌ای از وجود انسانی است که تنها به این شرایط اولیه وابسته است - صرفاً زندگی تاریخاً تعیین یافته داریم.

در جوامع طبقاتی، فرایندهای مادی‌ای که زندگی انسانی بدان‌ها وابسته است - از خوراک گرفته تا ماسک‌های محافظت‌کننده، از آب پاکیزه و مسکن گرفته تا لپ‌تاپ‌ها، اتوبوس‌ها و کفن و دفن مردگان - تحت روابط مادی‌ای تولید می‌شوند که شرایط تولیدشان در دست تولیدکنندگان بی‌واسطه نیست. بلکه این تولیدکنندگان بی‌واسطه، کار اضافی پرداخت‌نشده‌ای انجام می‌دهند که بخش اضافه‌اش توسط مالکان ابزارهای تولید انباشت می‌شود.

روابط طبقاتی همانا روابط مالکیت‌اند که در آن برخی (که صاحب شرایط تولیدند) دیگران را مجبور می‌کنند برایشان کار کنند - کار استثمارشده.

<sup>1</sup> نویسنده این قطعه را به‌طور ناقص از انگلس نقل کرده بود و به دلیل رفع ابهام، شکل جمله را تغییر دادیم و کل عبارت انگلس را، به صورت کامل، آوردیم.

«شیوهی اقتصادی خاصی که در آن کار اضافهی پرداخت نشده از تولیدکنندگان مستقیم بیرون کشیده می‌شود، تعیین‌کنندهی رابطه‌ی استیلا و بندگی است؛ چیزی که مستقیماً از دل خود تولید بیرون می‌آید و متقابلاً، به‌مثابه‌ی عاملی تعیین‌کننده، بر آن اثر می‌گذارد. کلّ ساختمان اجتماع اقتصادی که از دل روابط بالفعل تولید، و نتیجتاً شکل سیاسی خاص آن، بیرون آمده بدین طریق استوار گشته است. این، اما، مانع آن نیست که یک زیربنای اقتصادی مشابه - که در خصلت‌های اساسی‌اش مشابه است - واریاسیون‌های و دگرگونی‌های بی‌پایانی در سطح ظاهر به خود بگیرد. این دگرگونی‌های نتیجه‌ی بی‌شمار شرایط تجربی متفاوت، شرایط طبیعی، روابط نژادی، اثرات تاریخی‌ای که از بیرون عمل می‌کند و چیزهای دیگر است» (مارکس، جلد سوم سرمایه).

به عبارت دیگر، زندگی انسانی (به‌ماهو) مبتنی است بر تولید اجتماعی و نحوه‌ی تقسیم شدن اضافه‌ی اجتماعی.

آنجا که ابزار تولید تحت مالکیت خصوصی‌اند (مانند سرمایه‌داری)، تنها زندگی دسترس‌پذیر (به‌رغم آنچه برگسون و دیگر زندگی‌باوران می‌گویند) زندگی مبتنی بر ضرورت است. و این ابتدا بر ضرورت زندگی را به چیزی به‌انقیاد درآمده بدل می‌سازد. زیرا «اجبار خاموش مناسبات اقتصادی، سلطه‌ی سرمایه‌دار را بر کارگر تثبیت می‌کند» (مارکس، جلد یکم سرمایه). جلوه‌ی «آزادی» در جوامع سرمایه‌دارانه مرهون این واقعیت است که کارگران مجبور نیستند مستقیماً کار کنند (جز در زندان)، بلکه آزادند تا کارفرمایان خویش را برگزینند. اما این «آزادی»، نهایتاً، در این «آزادی» مستحیل می‌گردد: یا در مقام کارگر استثمارشده زندگی کن یا بمیر. آزادی «شیوه‌ی زندگی ما» که کارگران یاد گرفته‌اند باید برای حفاظت از آن آرزوی مرگ بکنند، به عبارت دیگر تنها برای طبقه‌ی مالک آزادی به حساب می‌آید؛ طبقه‌ای که بر کار و، بدین طریق، بر زندگی‌های کارگران فرمان می‌راند.

شرایط مرگبار زندگی که در آن، همان‌طور که مارکس می‌نویسد، «کارگر مزدی اجازه دارد برای بقای خویش کار بکند - یعنی، صرفاً تا جایی زندگی کند که زمان مشخصی را به‌طور رایگان برای سرمایه‌دار کار کند» (نقد برنامه‌ی گوتا)، اینک توسط تفکر بورژوازی به زندگی خود زندگی فروکاسته شده است، اینکه زندگی بدون کار استثمارشده همچون غایت خود زندگی به نظر می‌رسد.

باری، درس‌های زندگی سرمایه‌بیش از آن چیزی هستند که به نظر می‌رسد: درس‌هایی برای گسترش زندگی سرمایه.

همه‌گیری جهانی یک‌بار دیگر نشان داده است که سرمایه‌داری چگونه زندگی انسان‌ها را به چالش می‌کشد. کووید-19 تهی گشتن زندگی توسط سرمایه را بیش از هر چیز بدین طریق افشا می‌کند که نشان می‌دهد چطور زندگی تحت لوای سرمایه‌داری دیگر زندگی نیست، بلکه صرف بقا داشتن همچون «ابژه‌ای فیزیکی» است (مارکس، دست‌نوشته‌های اقتصادی و فلسفی 1844) که توسط طبقه‌ی مالک مورد استفاده قرار می‌گیرد و دور انداخته می‌شود.

واقعیت بنیادین زندگی که به‌نحوی فعالانه در گفتمان فرهنگی پیرامون مسئله‌ی همه‌گیری مخدوش گردید این است که سرمایه‌داری، بنا به ذات خویش، میزان زمان کار اجتماعاً لازم برای تولید ابزار زندگی را به حداقلی کم‌اهمیت فروکاسته است، حداقلی با این معیار که هیچ‌کس گرسنه نباشد، بی‌مسکن نباشد، بدون غذا نباشد، بدون مراقبت نباشد، تحصیل نکرده نباشد ... این در حالی است که همزمان، به‌طور جهانی، این اجبار را به همگان سرایت داده است که یا کار کنید و کار استثمارشده‌تان را به سود کسی دیگر تبدیل کنید، یا بمیرید - فارغ از ملیت، دین، سن، نژاد، جنسیت، گرایش جنسی یا توانایی.

با روشن شدن این قضیه که منافع طبقه‌ی حاکمه در پایدار ساختن سودآوری به هر قیمتی اولویت دارد، نه فقط ابزار زندگی در این همه‌گیری به‌نحوی سهمیه‌بندی شده تا نرخ‌های سود عده‌ی انگشت‌شماری از الیگارشی‌های مالی تضمین گردد، بلکه زندگی‌های کارگران نیز، خود، در قالب مقولات دوراندختنی و دورنینداختنی تقسیم گردیده است. طنز تلخ اصطلاح «کارگران ضروری» این است که این‌ها کارگرانی‌اند که نه تنها برای زندگی، بلکه برای مرگ هم برگزیده شده‌اند. به عبارت دیگر، برای اینکه «شیوه‌ی زندگی‌مان» بقا داشته باشد، آنان باید روزانه با امکان مرگ مواجه شوند (آنها از لحاظ اقتصادی مجبورند چنین کنند). بدین ترتیب، آنان در موقعیتی قرار می‌گیرند که باید بر روی جان خود قمار کنند تا زندگی را ادامه دهند. در واقع، آنان برجسته‌ترین تجلی نآزادی جوامع سرمایه‌دارانه هستند.

این همه‌گیری نشان می‌دهد چطور شرایط زندگی در سرمایه‌داری بیشتر از هر چیز دیگری به مرگی زنده شباهت دارد. آنچه روزانه شدیداً آشکار می‌گردد همان بی‌محتوایی آزادی در جوامع سرمایه‌دارانه و شرایط واقعی نآزادی‌ای است که توده‌های انسان‌ها در آن به سر می‌برند. ایدئولوژی بورژوازی این واقعیت بنیادین زندگی اجتماعی را با تقدس‌بخشی به زندگی انسانی چونان چیزی که فی‌نفسه ارزشمند است - زیرا نیروی کار انسانی به‌تنهایی منشأ ارزش است - مخدوش می‌سازد، به‌طوری که هر چیزی که رژیم استخراج ارزش را تهدید کند همچون دشمن خود زندگی قلمداد می‌گردد. مخدوش کردن زندگی اجتماعی از طریق بدل کردن زندگی به چیزی که انگار فی‌نفسه چیزی مقدس است از طریق گفتمان‌های زیست‌شناختی، اخلاقی، پزشکی، زیبایی‌شناختی، سیاسی، فلسفی و غیره‌ای شکل گرفته است که همگی زندگی را از شرایط نا-زندگی‌منداش -

به مثابه‌ی غایتی فی‌نفسه - شی‌واره می‌کنند. به هر جهت، این ناآزادی که آزادی سرمایه بر کارگر تحمیل می‌کند، توسط بازارش‌گذاری گفتمانی ارزش «زندگی»، آن‌طور که نو-نیچه‌ای‌ها می‌گویند، به پایان نمی‌رسد. زندگی مند کردن دوباره‌ی زندگی، آن‌هم در حالی که کار مزدی هنجار زندگی اجتماعی است، تنها تشدید تن‌سپاری به قواعد سرمایه است، همراه با رنگ‌وبویی مذهبی که به کارگر استثمارشده موعظه می‌کند که با «امید» زندگی را سپری کند؛ در حالی که وجدان استثمارکننده را تسکین می‌دهد.

آزادی انسانی یک الگوی هستی‌شناختی یا اگزستانسیال ذهنی نیست؛ همچنین، شرطی وجودی هم نیست. وقتی زندگی انسانی مقید است به انتخاب یا کار یا مرگ، اعطای شکلی از غایت فی‌نفسه به آن، چیزی نیست جز مضحکه‌ای بیمارگون که فقط به کسانی سود می‌رساند که فقط تا آنجا زنده‌اند که کار دیگران را استثمار کنند. آزادی انسانی وضعیتی تاریخی است که تحت لوای نوعی از روابط اجتماعی سازمان‌یافته‌ی تولیدی حاصل می‌شود. نظام اقتصادی‌ای که در آن اجبار به کار در مقام کارگران استثمارشونده، ضامن امکان زندگی است، به‌دشواری بتواند پایه‌ای برای آزادی انسانی باشد. جامعه‌ای که در آن حقوق فردی ناظر بر مالکیت خصوصی مقدم است بر نیازهای اجتماعی آن جامعه، جامعه‌ای است که در آن انسان‌ها در خود وضعیت وجودی‌شان از خود بیگانه می‌شوند، جامعه‌ای که در آن محصولات اجتماعی کار به جامعه‌ی کارگران تعلق ندارد، بلکه به‌طور خصوصی به منزله‌ی مالکیت خصوصی انباشت می‌شوند. برای اینکه از خودبیگانگی انسانی - این تضاد تخصص‌آمیز زندگی سرمایه‌دارانه که جهان اجتماعی را به وضعیت جنگ همه علیه همه در مبارزه‌ی رقابت‌گونه برای وجود - را از دور خارج کنیم به «فراروندگی ایجابی از مالکیت خصوصی» (مارکس، دستنوشته‌های اقتصادی و فلسفی 1844) در یک شیوه‌ی تولید کمونیستی نیاز داریم، شیوه‌ی تولیدی که بنیان «بازگشت کامل انسان به خودش همچون موجودی اجتماعی (یعنی انسان) است - بازگشتی که آگاهانه است و کلّ غنای رشد و تحولات پیشین را دربرمی‌گیرد» (دستنوشته‌های اقتصادی و فلسفی 1844). فقط هنگامی که روابط اجتماعی به‌طور آگاهانه و جمعی در راستای نه تنها نیازهای بقا، بلکه در راستای تولید بنیان مادی زیستن آزادانه - آزاد از اجبار اقتصادی - سازماندهی شوند است که آزادی انسان به امکان بدل می‌گردد.

«این کمونیسم ... حلّ اصیل تعارض بین انسان و طبیعت و بین انسان و انسان است - حلّ واقعی منازعه‌ی بین وجود و ذات، بین عینیت‌یابی و خودتأییدگری، بین آزادی و ضرورت، بین فرد و نوع. کمونیسم حلّ معمای تاریخ است، و خود را نیز راه‌حلّ این معما می‌پندارد.» (مارکس، دستنوشته‌های اقتصادی و فلسفی 1844)

برای متحقق ساختن چنین آزادی واقعی‌ای باید بفهمیم آنچه باید تغییر کند همانا آزادی موهومی زندگی در جوامع طبقاتی است، تغییری که با پذیرش روابط طبقاتی به‌عنوان پایه‌ی زندگی آغاز می‌شود، زیرا تنها بدین طریق است که کارگران «ضرورت اندیشیدن در چارچوب مارکسیستی را می‌آموزند» (لوکزامبورگ، «بلانکیسم و سوسیال‌دموکراسی»)

بیرون از روابط طبقاتی، بدون الغای روابط مالکیت خصوصی، هیچ زندگی‌ای در کار نیست. آنچه بیرون از طبقه گذاشته می‌شود - زندگی، فرهنگ، طبیعت، ملیت، خانواده، عقل، اخلاقیات، ایمان، عشق و ... - خود محصول طبقه‌ای است که صرفاً ظاهر آزادی و رها بودن از طبقه را دارد، زیرا کارگران از خود بیگانه‌اند، زیرا کارگران انرژی زندگی‌شان را صرف غنابخشی به زندگی خود نمی‌کنند، بلکه آن را در راه غنی‌تر شدن مالکان (که صرفاً سرمایه‌ی تشخیص‌یافته‌اند) هزینه می‌کنند. اگر کار معطوف به برآوردن نیازهای انسان‌ها برای نفی شرایط ضروری تحمیل شده توسط سرمایه نباشد، هیچ آزادی‌ای در کار نخواهد بود. اگر انسان‌ها وضعیتی را خاتمه ندهند که در آن زندگی به مرده‌ای متحرک بدل شده است، هیچ زندگی‌ای هم در کار نخواهد بود. مسئله این نیست که آدم‌ها بتوانند «اشتراکیّت» را تخیل کنند. بلکه، آن‌ها باید قادر باشند منطق سبعانه‌ی مبارزه‌ی طبقاتی را بپذیرند. القصه، رسالت تاریخی این نیست که صرفاً طبقه را به رسمیت بشناسیم (اصلاً چطور می‌توانیم طبقه را نادیده بگیریم؟)، بلکه باید طبقه را عیناً منطق سازنده‌ی زندگی سرمایه‌دارانه تلقی کنیم و بدین وسیله در مبارزه برای خاتمه‌بخشی به این وضعیت مشارکت ورزیم و جامعه‌ی کمونیستی جهانی‌ای را به وجود آوریم.

این متن ترجمه‌ای است از:

<http://www.redcritique.org/WinterSpring2020/themaskedlife.htm>